
سال‌ها و سایه‌ها

روایتی از یک زندگی

نویسنده: سلیمان رحیم‌زاده

سیدی، سلیمان، ۱۳۳۰؛
سال‌ها و سایه‌ها: روایتی از یک زندگی/نویسنده سلیمان سیدی
تهران: نشر احسان، ۱۳۹۹
ص: ۲۷۲

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۶۳۰-۹
موضوع: خودسرگذشتنامه‌های داستانی فارسی؛

Autobiographical fiction Persian

رد پندی کتاب: PIR ۸۳۴۸

رده بندی دیوید: ۶۲/۳۱۰۰

شماره کتابخانه ملی: ۵۹۶۵۷۹۲

تهران، خیابان ...، رویه‌روی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۴۰۶.

www.nashreh-san.com

تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴



سال‌ها و سایه‌ها (روایتی از یک زنانه)

تألیف: سلیمان سیدی

ناشر: نشر احسان

چاپخانه: چاپ مهارت

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۹

قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۴۹-۶۳۰-۹

سخنی با خواننده‌ی گرامی

به عنوان نگارنده‌ی کتاب «سال‌ها و سایه‌ها» لازم می‌دانم مقدمه‌ای تقدیم حضورتان نمایم و کتاب خود را از نوشتن شرح حال و داستان زندگیم بیان کنم، تا از همان ابتدای ارتباطی ساده و صمیمانه با محتوای کتاب برقرار شود. اصولاً آثاری که به نوعی بیانگر سال‌های تاریخی باشد تا حدودی خسته‌کننده است، به همین دلیل در اینجا سعی شده است تا بمانند اثر سترگ تاریخ بیهقی، رویدادهای تاریخی به صورت «استان نقل شود و خواننده را آگاهانه به دنبال خود بکشد و به دور از ملال و با کنجگویی، علاقه، خواندن را ادامه دهد. بدیهی است که هیچ کاری بی‌هدف و خالی از سایه نیست، به خصوص نوشتن، در نوشتن هم طرح ذهنی قدم اول کار است و طرح و فرم و محتوای این نوشته نیز از مدت‌ها پیش فکر مرا کاملاً به خود مشغول کرده بود. در میان اما و اگرهای اندیشه بر سر دوراهی نوشتن یا ننوشتن، با توجه به بسیاری مسائل و مباحث، شب‌ها را به امید طلوعی روشن در خاطرات دور گذشته تا سحر سفر کردم، تا اینکه سرانجام آستین همت بالا زدم و چون یک مستندساز رئالیست، آنچه را که در مسیر فرود و فرازهای زندگی تا به امروز سپری کرده‌ام، در قالب روایت و داستان، در نهایت صداقت و امانت‌داری به مانند نقاشی واقع‌گرا بر بوم کاغذ به تصویر کشیدم، تا پنجره‌ای باز و روشن رو

به دوردست‌ها، برای خواننده نمایان شود. آنجا که رویدادی خاص بوده به عینه نقل کرده‌ام و اگر نیازی به نقد و تحلیل و واکاوی بوده است، بر حسب موضوع و مناسبت دیدگاه خود را بیان کرده‌ام، گاهی به جزئیات مهم پرداختم و زمانی به کلیات روشن، و در همه حال سعی بر آن بوده شرط ادب و نزاکت، که از اصول اساسی و اخلاقی هر کاری است رعایت شود و به ناحق سخنی گفته نشود.

از لطف و توجه و عنایتی که مبذول می‌فرمایید صمیمانه سپاس گزارم.

مقدمه

حضرت همدانا در این نامه می‌فرماید:

بشنو از من چون حکایت می‌کند و از جدایی‌ها شکایت می‌کند

و با تأسی از این بیت

بشنو از من چون روایت می‌کنم از دور دست‌ها حکایت می‌کنم

و قصه آغاز می‌کنم:

مدّت زمان زیادی است که با خود در کلنجارم گاه سخت و زمانی دیگر
سُست که از کی و از کجا آغاز کنم. با دو بحران درونی سرزنش و ستایش به
سختی درگیرم، عمری را پشت سر گذاشته‌ام ولی بشو آنچه را که باید برای
خود نکاشته‌ام، نمی‌دانم این از خصایص و رفتار هر اندانی است یا من به
دلایلی با چنین پدیده یا بهتر است بگویم با چنین تلاطمی درگیرم، چون
سال‌ها است اندیشه‌ی نوشتن مرا با خود به هر سو می‌کشاند و سرانجام با
دستان خالی چشمانم صفحات سفید کاغذ را می‌کاود انگار که هرگز قلمی
نیافته‌ام که با آن بتوانم سرنوشت‌ها و سرگذشت‌هایم را به خوبی نقاشی کنم،
ذهنم فرمان می‌دهد، روحم برای انجام چنین مقصودی پُرپر می‌زند ولی
دستانم یاری‌گر نیست، برای این است که وقتی ذهن و روح آماده پروازند ولی
دست به سوی قلم نمی‌چرخد تا بال چنین پروازی باشد، اولین انعکاس آن

آوای سرزنش‌آلودی است که همه‌ی دریای وجودم را در بر می‌گیرد. به خود می‌گویم چرا در برابر این خواهش درونی، چون ناشنوایی رفتار می‌کنم، چه چیزی می‌تواند سدّ و مانع راه، اجرای چنین خواسته‌ای باشد؟! طبیعی است یک مجموعه توجیهات کلیشه‌ای و گاه بسیار غیرمنطقی و حثی غیر واقعی در مقابلم صف می‌بندند تا بی‌جهت وکیل مدافع اهمال‌کاری‌ها و اتلاف وقت‌م‌ای جنون‌آمیز من باشند، ما را با ترس و جنون به نوعی عادت داده‌اند. رس از خدا و رسولان خدا و طبیعت و پدر و مادر و قوم و خویش و همسایه دیوار دیوار، همشهری با فاصله‌ی بسیار دور و سرانجام حکومت و سیاست و دین و تعالیه‌ها... ولی وقتی به خوبی کنکاش می‌کنیم می‌بینیم همه‌ی این ترس‌ها در واقع ملامت، تنبلی و ذهن‌گرایی و همان توجیهاتی است که خود خالق اسیم، همه را به ما داده و اساس بسیاری از عوامل که ما بدان روی می‌آوریم تا از سرزنش کردن خود دست برداریم. نپذیرفتن حقایقی درباره‌ی فریفتن خویش است ما نه تنها نمی‌پذیریم که کسی یا کسانی ما را به هر دلیل سرزنش و شماتت نمایند، بلکه می‌ترسیم که خود نیز گرفتار چنین قضاوتی شویم لذا در همان ابتدای کار برای آرام کردن و دل‌داری دادن به خود، متوسّل به شیوه‌ای می‌شویم که در آن به ستایش خویش می‌پردازیم، البته باید قبول کرد، که در وجود انسان هر دو خصلت می‌تواند سلامت‌آمیز در کنار هم قرار بگیرند. یعنی سرزنش و ستایش همزاد همدیگرند. سرزنش به آن که بدانیم در کجا باید ستایشگر خود باشیم و به میزان آن عامل را حاکم می‌دهیم و آفرین بگوییم و در چه مورد یا مواردی قاضی اخلاقی خود برای گفتمانی سرزنش‌آمیز باشیم. لحظه‌ای به دست‌انم ملتسمانه خیره می‌شوم و حس می‌کنم چه توانایی‌هایی در این عضو پنج انگشت بدن وجود دارد که مسلماً قدرتش از (۵) عضو دائمی سازمان ملل به مراتب بیشتر است و به تأکید یادآور می‌شوم، آنان که می‌توانند مسئول خیر و شر، سازندگی و تباهی

جهانی به این عظمت شوند، تو چرا نباید توان آن را داشته باشی که اندیشه‌ها و احساسات یک انسان را که من باشم به آرامی رام کنی و بر صفحه‌ی سپید کاغذ بیاوری؟ دستم را با دقت نگاه می‌کنم که چون مادری تازه زایمان کرده نوزادش را با همه‌ی عشق و مهر در حلقه‌های اشک و آینه‌ی چشمانش نظاره می‌کند تا حاصل رنج‌هایش را در گهواره‌ی به نام کاغذ آرام کند. و این دست تا در زمان‌هایی بسیار دور که کودکی تازه به مدرسه رفته بودم، یک بار برای اثبات توانایی‌هایش و غرورش و لجبازی‌های پسرانه‌اش بهترین دوست زندگیش را که هم‌بزم منم است، شکسته بود و همان تجربه پرباری شد تا ارزش‌ها و قدرت‌های منیر جسم شکسته را در تمامی دوران زندگی بهتر تشخیص دهد و دردها و آیدی‌هایش را تنها با او، و از زبان گویای او بازگوید. بچه بودم یکبار قلم را در نیمه کردم ولی دیدم او هم چنان پرتوان و سرافراز است و آن‌که نیمه شد خنده ردم. به همین خاطر شاید از خود شرم می‌کنم ولی به او افتخار می‌کنم که پند آرام و مهربان همه‌ی عمر را با من همسفر و همراه بود و چه هم سفر شیرین، سخن‌رسان و سرشار از مهر و جاذبه‌ای است امروز قرار است که طلسم یک عمر سکوت را دست‌انجم با قدرت قلم بر روی کاغذ نقاشی کنند و فصل به فصل و دوره به دوره چنین ج‌قالی ابریشم شروع به بافتن کنند و رنگ‌ها و طرح‌ها را در ترکیبی متناسب به صورت هماهنگ در بیاورند تا شاید در روزگاری دیگر خاطره‌ای زیبا شروع شود و به گالری‌های همه جای جهان آویخته شوند.

دست‌های «سارتر»^۱ را چون آلوده بودند دوست ندارم دستانی دیگر را که قرار بود قلم‌ها را بشکنند، دوست ندارم چون از کودکی تاکنون به خوبی

۱. دست‌های آلوده نام نمایشنامه‌ای است اثر ژان پل سارتر، نویسنده‌ی ادبیات متعهد فرانسه، که در سال ۱۹۴۸ منتشر شده‌است. Wikipedi.

یاد گرفته‌ام، دست و قلم یاران شفیق یکدیگرند و آفریدگار پرتوان و بی رقیب همه‌ی تاریخ و هنرهای جهان از «نقاشی، مجسمه‌سازی - پیکرتراشی، موسیقی، معماری، فرهنگ، ادبیات، گل و گیاه و ریاضیات و فیزیک و شیمی و تکنولوژی» گرفته تا هر چه تاکنون مخلوق دست انسان بوده است، همه و همه محصول فهم و فرمان مغز و زحمت و قدرت دست و قلم بوده است. انسان می‌میرد ولی قلم همیشه می‌ماند. بنابراین، این قلم به ظاهر بی‌جان می‌تواند همه‌ی قدرت‌های بزرگ جهان را به زیر سؤال برده و حتی استیضاح کند. هر مردی محکوم نماید.

من به نوشتن می‌کنم، آن قدر می‌نویسم که احساس کنم به نوعی رضایت و بدی از خود رسیده‌ام. اما بزرگترین مشکل و بهانه‌ی من برای ننوشتن، بی‌نظمی و خستگی و بدی است که به سختی قابل خواندن است. خود نیز به دلیل تنهایی و کاهلی، نتوانسته‌ام در این دنیای سرسام‌آور، که تکنولوژی پیشرفته همه‌ی امکانات فراهم کرده است تا انسان‌ها بتوانند با پناه بردن به آن، بسیاری از نیازهای فراموله شده‌ی زندگی را پاسخ دهند.

متأسفانه نیمه‌ی وجود من در گذشته مانده است و به آن آداب و آیین خو گرفته و نیمه‌ی دوم، هراسان و لرزان خود را در یک می‌کشد تا با دنیای امروز و امکانات عدیده‌ی آن به نحوی خود را وفق دهد. صادقانه بگویم که از ابزار و ادوات در دسترس امروز فقط توانسته‌ام موضوعات و مسائل خیلی مبتدی را تا حدی یاد بگیرم و جرأت نکرده‌ام که در همه‌ی فراخنای این سیر و سلوکی عالمانه داشته باشم. دشواری کار من نوشتن نیست، شاید برای این کار نسبتاً راحت و روان هستم، اما می‌دانم وقتی می‌نویسم حوصله‌ی تایپ آن را ندارم و نحوه‌ی نگارش و خط هم قابل شناسایی و خواندن برای دیگران نیست به همین خاطر هر زمان به فراست می‌افتم این کار را شروع کنم، ندایی از درون

می‌شنوم که کار بعدی را چگونه انجام دهم؟! جالب است که در همین هنگامه به خود جرأت می‌دهم بپرسم در ادوار گذشته آن همه نویسنده و محقق و مترجم و مؤلف و ... که فاقد همه‌ی امکانات امروزی بوده‌اند واقعاً چگونه توانسته‌اند که صدای افکار و احساساتشان را به گوش جهانیان برسانند.

نگرش این موضوع نیز از یک سو مرا تشجیع می‌کند که هیچ کاری غیرقابل انجام نیست و هم تضعیف می‌کند که لابد آن‌ها توانایی‌های خاصی داشته‌اند که امروز من همه کمبود، موفق شده‌اند آثار گرانبها و ارزشمندی به یادگار بگذارند.

این ذهنیت‌ها و فداکاری‌ها تاکنون نتوانسته است مرا در این تنگنای درونی و در انتخاب دوراهی‌های امیدگی، یاری کند و از این مکث و ترس و بی‌حوصلگی و بی‌نظمی نجات دهد. شاید با این سفسطه‌بازی و استدلال‌های چوبین می‌خواهم خود را در سنگری قایم کنم مبادا نوشته‌هایم با بی‌مهری مواجه شوند و یا به لحاظ آن‌ها مورد واکنشی چپ و راست و بالا و پایین قرار گیرم. اگرچه این بار امانتی است و سرانجام به هر حيله و سبک و سیاستی باید به مقصد برسد چرا که تا این کار انجام نشده‌ای دانم که آرام نخواهم بود و چیزی در درون مرا محاکمه و محکوم می‌کند. چنانچه در واقع دینی است که حداقل نسبت به خودم دارم.

چاپ کتاب‌های قلبی، مدت‌ها مرا درگیر این اما و اگرها کرده بود ولی سرانجام با هر مشقت و مرارتی این کار به پایان رسید.

زمانی که دست‌اندرکار تجارت فرش بودم وقتی به کارگاه‌های قالی بافی و دارقالی و رج شماری و هماهنگ کردن طرح‌ها و رنگ‌ها و ترکیب آن‌ها برای جلوه دادن هرچه بیشتر به این صنعت و هنر می‌رفتم، متوجه می‌شدم که

مراحل کار تولید قالی و نوشتن کتاب بسیار شبیه به هم است و پشم و نخ ریس و رنگ و نقشه و دار و دست و آواز و آهنگ و ناله و پیوند کردن رنگ‌ها و زیر و بم کردن صداها، اتاق کم نور و فضای محدود و پشت‌های خمیده شده و انگشتان خسته و افکار پریشان و چهره‌های نگران و شکم‌های گرسنه و لبان و تشنه و امیدها و ناامیدی‌ها، همه‌ی مجموعه‌ی نگاه و حرکات و بافت و پرداخت آن قالی تا از دار پایین آید و پس از آن همه کار و زحمت، برنامه‌های تعیین و دکور مناسب، که شاید چشم خریداری به آن بیفتد و حاصل رنج و ملامت‌های زیاد بر آن مهر تأیید بزند و این همه دقت و ترس و مراقبت و هنر و ذوق در همه‌ی این کار زندگی قرار گیرد که فقط پامی خورد و هیچ کس آلام و اندوه بافندگان آن را حتی برای یک لحظه به چشم نمی‌آورد و به آن ارج و قرب نمی‌گذارد اگر چه خدایش را با آن آباد و زیبا می‌کند ولی انگار که این نیز چون بقیه‌ی مصالح ساختمانی از قبیل سنگ و آجر و سیمان و چوب و درب و پنجره در قالب‌های مناسب خشت‌بری با بیلی و کلنگی و آبی و آفتابی به راحتی آماده شده‌اند!!

نگاه به کتاب هم در جامعه‌ی امروز چنین است. بی‌مهری نسبت به آن زیاد است. در حالی که تا کتابی نوشته و آماده شود به سه‌هایی بسیار دارد علاوه بر آن حس و فکر و اندیشه از لابلای کلمات و حمله‌ها اما سخنی تازه می‌گویند، سخن از ادراک و فهم نویسنده نسبت به جهان و محیط پیرامون خویش، از انسان و طبیعت و خلقت و راز آفرینش، از کژی‌ها و راستی‌ها از فرازها و فرودها و فرسنگ‌ها و فرهنگ‌ها، از رنج‌ها و شادی‌ها، از تاریخ‌ها، سیاست‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، آن کس که قلم به دست می‌گیرد فقط از حدیثِ نفس خود نمی‌گوید از جهان‌بینی و علم و معرفت و دانش و آگاهی و تمیز و تشخیص و شعر و عرفان و جامعه و حکومت و سیاست

و همه‌ی موضوعاتی که به نحوی به صورت مستمر در زندگی روزانه ما حضور و نقش دارند سخن می‌گوید حتی اگر زمان می‌نویسد و یا احساسی را در قالب شعری به تصویر می‌کشد ما را به نام می‌خواند. اما امروز متأسفانه کتاب چندان جایگاهی در جامعه‌ی مدنی ما ندارد حداقل به عنوان یک دکور زیبا هم! ارزانه‌ترین قیمت مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. من فکر می‌کنم اگر ثروت‌مندترین آدم روی زمین باشم و زیباترین و گرانبهاترین دکور را در اختیار داشته باشم، کدام که کتاب و کتابخانه نداشته باشم و کتاب نخوانم انسان فقیری هستم و به باور من حتی، به عنوان دکور هم که شده کتاب زینت‌بخش‌تری! ارزشمندترین و پر جلوه و جلال‌ترین دکور زندگی است، که از لحاظ مالی به صرفه‌ترین است. از لحاظ ارزشی بالاترین، شاید بعضی‌ها تعبیرشان این باشد که مر دارم برای خودم تبلیغ می‌کنم، به این نظرشان احترام می‌گذارم، به قول مولانا:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من / از دیون من نجست اسرار من
سِرّ من از ناله‌ی من دور نیست / اگر چه من گوش را آن نور نیست
اما تجربه‌ای که به لحاظ موقعیت سنی به دست آورده‌ام و نیز فرصت‌های زیادی که برای سفر به کشورهای مختلف و آشنایی با فرهنگ‌ها و جوامع مختلف داشته‌ام و در کنار آن مشاغل و مسئولیت‌های گوناگون که پشت سر گذاشته و فراز و فرودهای بسیاری که دیده‌ام به آن باور رسیده‌ام. کتاب به نوعی نشانه‌ی رشد و بزرگی و فرهنگ و شعور و آگاهی تمیز و تشخیص انسان در هر جامعه‌ای است، کما اینکه به صورت مستند و مستمر، می‌بینم که همه ساله نویسندگان و مؤلفان کتاب در سازمان‌های بین‌المللی صلاحیت‌دار مورد تشویق و تقدیر قرار می‌گیرند اما تاکنون دیده نشده است که فردی برای ثروت

و مکنّت فراوانی که دارد در ارگانی صلاحیت‌دار یا مجامع بین‌المللی به صورت رسمی و به اعتبار کثرت پول و مال مورد توجّه و قدردانی قرار گرفته باشد و «جایزه‌ی نوبل»^۱ دریافت کند. حتّی اگر با آن به توسعه و آبادانی و ایجاد اشتغال و امثالهم کمک فراوانی کرده باشد.

پول و ثروت یک وسیله‌ی شخصی است ولی فکر و اندیشه و احساس و کتاب نماینده‌ی یک جریان اجتماعی و فرهنگ و علم و دانش است که منافعش چراغ راه بشریت خواهد بود که با جهان و جهانیان در ارتباط است، کما این که می‌بینیم کتاب‌های نویسنده‌ی برزیلی «پائولو کوئلیو»^۲ به روایتی در (۱۵۰) کشور جهان به فروش رسیده و معادل (۱۰۰) میلیون نسخه‌ی آن به زبان‌های گوناگون ترجمه و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است. هر جلد کتاب هم فقط یک خواننده نداشته بلکه دیگران نیز آن را مطالعه و مورد استفاده قرار داده‌اند. در جایی که باید برای کتاب‌های مقدّس دینی و مذهبی، این همه خواننده و طرفدار آزاد وجود نداشته باشد. از سوی دیگر ثروت آقای «بیل گیتس و اوناسیس و تراپ» امثالهم یک موضوع شخصی است حتّی اگر در کارهای عام‌المنفعه و خیرات استفاده قرار داده شود باز نمی‌تواند جای کتاب «صد سال تنهایی» مارکز را بگیرد.

۱. جایزه‌ی نوبل: معتبرترین جایزه‌ی ای است که در حوزه‌های علمی به یک دانشمند تعلق می‌گیرد. جایزه نوبل در سال ۱۸۹۵، به وصیت کارخانه‌دار و شیمی‌دان سوئدی، آلفرد نوبل که بیشتر او را به دلیل ابداع دینامیت می‌شناسند، پایه‌گذاری شد. در سال ۱۹۰۱ میلادی، نخستین جوایز این بنیاد اهدا شد. طبق وصیت وی، پنج جایزه به‌طور سالانه در رشته‌های فیزیک، شیمی، فیزیولوژی و پزشکی، ادبیات و صلح؛ به افرادی می‌گیرد که بیشترین خدمت را به بشر کرده باشند.
۲. پائولو کوئلیو: به پرتغالی: (Paulo Coelho) زاده‌ی ۲۴ اوت ۱۹۴۷ نویسنده معاصر برزیلی است. رمان‌های او بین مردم عامه در کشورهای مختلف دنیا پرطرفدار است. او از سال ۲۰۰۷ سفیر صلح سازمان ملل در موضوع فقر و گفتگوی بین فرهنگی است.